

منطقه‌ی طبیعی آن، خصوصاً ژئوپلتیک قدرت‌های بزرگ در دو منطقه‌ی دریای خزر و خلیج فارس است.

این کتاب که در سال ۱۳۷۹ توسط نشر «نی» در تهران منتشر شده است در سه بخش تدوین شده و دارای یک ضمیمه است که به معرفی ژان گاتمن^۱ پدر جغرافیای سیاسی نوین اختصاص دارد.

معرفی بخش نخست

بخش نخست با ۳۰۰ صفحه سه پنجم حجم کتاب را به خود اختصاص داده است. این بخش مشتمل بر چهار فصل می‌باشد و حاری نکات و داده‌های بسیار مهمی است. در فصل اول به بازتعریف مفاهیم جغرافیای سیاسی به‌عنوان مفاهیم همیشگی و مفهوم ژئوپلتیک به‌عنوان مفهوم اعتباری اقدام کرده است. در این تعاریف واژه‌هایی چون



معرفی و نقد کتاب

ایده‌های ژئوپلتیک و واقعیت‌های ایرانی

پیروز مجتهدزاده

کتاب «ایده‌های ژئوپلتیک و واقعیت‌های ایرانی» اثر محقق محترم آقای دکتر پیروز مجتهدزاده حاوی نکات بسیار ارزشمند و مهمی درباره‌ی جغرافیای سیاسی ایران و

1- Jean Gottman



شده است. بحران‌ها و عمده‌ترین مسایل سیاسی و اقتصادی جهان از ناتو تا آ. سه آن، و از اتحادیه اروپا، آلمان، فرانسه و بریتانیا تا سازمان ملل متحد، ایالات متحده و بوسنی، انسان‌ستیزی در کوزوو، هم‌چنین بحران‌ها و مسائل چچن، روسیه، چین، اندونزی، مالزی، آفریقا، ایران و همسایگانش در شمال و جنوب به خوبی و با داده‌های مرتبط با بحث تشریح شده‌اند.

بحران‌هایی چون بحران آب، غذا، محیط زیست و دمای زمین که جامعه کنونی بشری را تهدید می‌کند و گاه آن را با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌سازد مورد توجه قرار گرفته‌اند. راه‌کارهای عبور از این بحران‌ها در گرو همکاری‌های منطقه‌ای و همگرایی‌ها دیده شده است.

از نظر نویسنده بخشی از بحران‌های سیاسی پدید آمده در این دهه نیز متأثر از تیرگی روابط ایران و ایالات متحده‌ی امریکاست. وی معتقد است:

«واشنگتن با حفظ و ادامه‌ی جنگ تبلیغاتی در برابر ایران

کشور، حکومت، دولت، حاکمیت، سرزمین، مرز، دموکراسی، انتخابات، شهر و روستا، منطقه، ملت، امت، هویت، ناسیونالیسم (میهن‌خواهی - ملی‌گرایی)، پروتو ناسیونالیسم، منافع ملی، امنیت و ... بیان شده‌اند.

در بحث مفاهیم اعتباری نیز واژه‌هایی چون ژئوپلتیک، نظام جهانی، نظام نوین جهانی، همگرایی منطقه‌ای، جامعه‌ی بین‌الملل و ژئواکونومیک در گروه‌بندی‌های منطقه‌ای توضیح داده شده است. این تعاریف مفصل ذهن خواننده را برای درک محتوای گسترده کتاب آماده می‌کند.

فصل دوم این بخش به پیدایش حکومت و مرز در ایران که دو عنصر مهم و تأثیرگذار بر ژئوپلتیک هستند، اختصاص دارد. فصل سوم تحت عنوان «هویت ایرانی در سرآغاز قرن بیست و یکم» موضوعی است که مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. فصل چهارم که ناظر به اوضاع جهان و دگرگونی‌های آن در طول دهه‌ی ۹۰ می‌باشد، از فصول مفصل و خواندنی کتاب است که در ۱۹۰ صفحه تنظیم

زمزمه‌هایی از امکان بهبود روابط به راه انداختن، تهران در مقابل، چند بار تأکید نمود که بهبود بخشیدن به روابط با واشنگتن مشروط به این است که ایالات متحده از توطئه در مورد ایران دست بردارد و ثابت کند که در پی آسیب رساندن به نظام جمهوری اسلامی نیست» (ص ۲۲۷).

در پی ناکامی امریکایی‌ها، کشورهای اروپایی و هم‌چنین کشورهای چون ژاپن، هند، مالزی، چین، روسیه و غیره آشکارا نسبت به اجرای سیاست امریکایی تحریم اقتصادی ایران و کوبا و لیبی اعتراض کرده و رفتار امریکا را غیرقابل تحمل خوانده‌اند.

معرفی بخش‌های دوم و سوم

این دو بخش به مسایل ایران و ژئوپلتیک منطقه‌ای آن در شمال و جنوب اختصاص یافته است. ابتدا در بخش دوم طی دو فصل به بیان اهمیت ژئوپلتیک جنوبی ایران و منطقه‌ی بسیار حساس خلیج فارس پرداخته است. در فصل اول این

بخش، خلیج فارس به‌عنوان یکی از اهرم‌های تأثیرگذار در جهان سیاسی پایان قرن ۲۰ و نیز حساسیت‌های امنیتی آن، دگرگون شدن موازنه‌ی نیروها و نیز وضعیت مهاجران ایرانی کرانه‌ی جنوبی خلیج فارس در نگاه نویسنده برجسته شده است.

فصل دوم همین بخش، با ترسیم یک مثلث ژئوپلتیک در خلیج فارس کنش‌ها و واکنش‌ها میان عربستان، ایران و بحرین را بررسی کرده است.

معرفی بخش پایانی

فصل اول از بخش سوم و پایانی کتاب به ژرفای ژئوپلتیک شمالی ایران پرداخته و نگاهی به پاره‌ای از کشمکش‌های قومی در پهنه‌ی جغرافیایی این منطقه انداخته است. در فصل دوم نیز دیدگاه‌های ایران در ارتباط با دریای خزر و آسیای مرکزی ارایه شده است.

فصل سوم از بخش پایانی به فاجعه‌ای که در شرق و منطقه‌ی سیستان به لحاظ کم‌آبی هیرمند و خشک شدن هامون پیش آمده اختصاص دارد که موجب گسترش



همه‌جانبه‌ی روانی خویش را علیه ایران به کار گرفته‌اند.

در انتها، نویسنده پیشنهاد می‌کند که ایران هریک از بنادر نسبتاً کوچک خود را به هر یک از کشورهای محاصره شده در خشکی منطقه‌های قفقاز، خزر و آسیای مرکزی اختصاص دهد تا در سایه‌ی چنین اقدامی، نقش محوری در منطقه و در دنیای ژئوپلیتیک نفت و گاز دهه‌های نخستین قرن ۲۱ از آن ایران باشد.

برجسته نمودن مباحث اقتصادی از سوی ژئوپولیتیسین‌ها به‌ویژه نویسنده‌ی محترم به دلیل گذر جهان از یک وضعیت ژئواستراتژیک به سمت ژئواکونومیک است. در این رویکرد، طبیعی است که اقتصاد و فرهنگ از اولویت بالایی برخوردار باشند. جمهوری اسلامی ایران همزمان با برتری‌های فرهنگی خود باید بر توانایی و استعداد اقتصادی خود بیفزاید تا اهمیت ژئوپلیتیک خود را حفظ نماید.

نقد محتوایی

در نقد این کتاب مفصل و عالمانه، روی سخن ما صرفاً متوجه

مهاجرت در این منطقه شده است. در پی این بحران به ریشه‌های تاریخی و اختلاف میان ایران و افغانستان بر سر هیرمند پرداخته است.

فصل چهارم از بخش پایانی که در واقع آخرین فصل کتاب نیز می‌باشد، تحت عنوان «از خلیج فارس تا دریای خزر از ایده‌های ژئوپلیتیک تا واقعیت‌های ایرانی» معرفی شده است و در حقیقت نوعی نتیجه‌گیری برای نویسنده تلقی می‌شود. وی معتقد است که ایران به‌عنوان بزرگ‌ترین کشور خلیج فارس و یکی از مهم‌ترین کشورهای ساحلی دریای خزر باید در این دو ژرفای ژئوپلیتیک جنوبی و شمالی خود کارآمدترین نقش را ایفا نماید و پیوندهای گسترده‌ای میان آنها برقرار سازد.

این تحرکات، کم و بیش از سوی ایران آغاز شده و با ایجاد شبکه‌هایی از جاده، راه‌آهن و لوله‌های نفت و گاز میان خلیج فارس و منطقه‌ی خزر، گام‌های مؤثری در این راه برداشته است؛ اما از سوی دیگر، ایالات متحده و اسرائیل حملات

یکی از مشکلات این‌گونه نوشته‌ها، فقدان تاریخی‌نگری و کم‌توجهی نسبت به اهمیت جامعه‌شناسی تاریخی یک ملت است. هر چند ساختار اجتماعی ایران، همواره به‌عنوان یک جامعه‌ی کثرت‌گرا مطرح بوده است، اما گروه‌های زبانی یا مذهبی، ملیت‌های متفاوتی نبوده‌اند که از مناطق دیگر جهان به این نقطه مهاجرت کرده باشند بلکه اقوام موجود، بخش‌های جدایی‌ناپذیر جامعه‌ی بزرگ ایرانی بوده‌اند که طی سال‌های مختلف در کنار هم زندگی کرده‌اند، تا آنجا که قدمت ملیت در ایران به مراتب پیش از دولت است. در نتیجه، وجود این ساختار از میزان پیچیدگی آنالیز تاریخی سرزمین ایران می‌کاهد.

این تعامل ناخواسته بین ملیت‌ها، خواستار همگرایی هر چه بیشتر با محوریت یک دولت مقتدر و کارآمد در جهت تأمین امنیت و رفاه عمومی بوده است و رقابت و درگیری سیاسی غالباً بین نخبگان بوده است نه توده‌های مردم. این روحیه، جنبه‌ی غالب هویت ایرانی بوده است.

فصلی است که تحت عنوان «هویت ایرانی در سرآغاز قرن بیست و یکم» به رشته تحریر در آمده است. هر چند که این روش یعنی تنها تحلیل یک جزء از یک مجموعه نمی‌تواند روش مناسب و درستی باشد، اما استقلال این فصل از فصول دیگر، و محدود شدن به مسایل تاریخی این کار را موجه کرده است.

هویت ایرانی، هویت اسلامی

یقیناً برای پیشبرد یک آنالیز ژئوپلتیک، بایستی راهبردهای گوناگونی را در نظر داشت. هر چند با تعاریف متعدد و گاه متفاوت از مفهوم ژئوپلتیک احساس می‌شود این مفهوم، همزمان با تغییرات در ساختار نظام بین‌الملل تغییر می‌کند. به هر حال در حوزه‌ی تحلیل هویت ملی باید به عوامل نقش‌آفرینی چون نژاد، زبان، دین و آداب و رسوم توجه داشت تا تمام زوایای هویت واقعی یک ملت شفاف گردد. اما از نگاه نویسنده، دین و ایدئولوژی از عواملی است که در آنالیز هویت ملی به‌شدت مورد توجه قرار گرفته است.



بر ساختار هویت ملی استوار بود، نشد. اساساً روش اداری هخامنشیان به هیچ وجه شباهتی با روش رومیان معاصر خویش نداشت (۱). این نکته جالب توجه است که بدانیم امپراتوری هخامنشی یک توسعه‌ی تدریجی و فرایندی داشت تا به سنت ملی خود یعنی اقتدار دولت مرکزی بیانجامد و از ناهنجاری فرهنگ ساتراپی‌های پدید آید.

البته نویسنده‌ی محترم در ۳۰ صفحه قبل از این، بر امپراتوری هخامنشی صحنه گذاشته است:

«بنیانگذار این امپراتوری کوروش بزرگ (۵۵۱-۵۲۹ پ.م) نخست بر کشور پارس (بخش جنوبی ایران، در امپراتوری مادها ۷۰۹-۵۵۹ پ.م) شاهی داشت. وی و جانشینانش این حکومت را گستراندند و یک امپراتوری نو پدید آوردند» (ص ۱۰۴).

اما در یک نتیجه‌گیری و برای القاء یک مفهوم تاریخی، از این جهت که برای رویکردهای کنونی سندسازی شود، می‌افزاید:

«نخستین نظام فدراتیو به معنی حقیقی پدید آمد که به

بدون تردید شکل اولیه‌ی یک ملت با نوع تکامل یافته‌ی آن به رغم یکسان بودن اشتراکات در مراحل مختلف تاریخی تفاوت‌های آشکاری دارد. در عین حال آنچه را که ما امروز به‌عنوان یک ملت (Nation) می‌شناسیم، محصول یک فرایند تاریخی است که به طور تدریجی بر پایداری اشتراکات خود و ژرف نمودن آن تا رسیدن به یک فرهنگ ملی اصرار ورزیده و تلاش نموده است تا شاخصه‌های عمیق را به‌عنوان هویت ملی حفظ نماید. لذا، تکیه بر دولت یا یک حامی قدرتمند برای توازن جامعه از مختصات فرهنگی جامعه‌ی ما است. در این راستا اطلاق جامعه‌ی فدراتیو به دولت بزرگ هخامنشی از سوی نویسنده‌ی محترم جای تأمل دارد.

امپراتوری بزرگ هخامنشی که از امواج سند تا ساحل دریای اژه و سیردریا تا خلیج فارس را در اختیار خویش داشت، به رغم تنوع فوق‌العاده‌ی فرهنگی و وجود ساتراپ‌ها با ملیت‌های مختلف هرگز مانع تحرک و کارایی سازمان یافته‌ی مداخلات گوناگون دولت مقتدر که

غلط امپراتوری خوانده می‌شود»
(ص ۱۳۳).

آنگاه نویسنده با استفاده از تاریخ اسلام، در پی اثبات استراتژی دیگری است. از انحرافات آشکاری که سعی می‌شود توجیهی برای علاقه‌ی شیعیان به ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام خصوصاً حضرت امام حسین علیه‌السلام آورده شود، موضوع ازدواج امام حسین علیه‌السلام با شاهزاده خانم ایران «شهربانو» است. در مورد این ازدواج هر چند در منابع دست اول و اصلی سندی وجود ندارد و در تحقیقات بعدی چون «امام حسین و ایران» نوشته فریشر و ترجمه‌ی آزاد آقای ذبیح‌الله منصور، تأکید شده است و اصرار وجود دارد؛ در حقیقت آنچه که ما در عزاداری‌های مردم در طول تاریخ مشاهده کرده‌ایم توجه خاص به آزادگی و شهادت امام حسین علیه‌السلام بود و از این کشف تاریخی هیچ‌گونه اثری در مراسم و اشعار و انواع اظهار همدردی‌ها و همراهی‌های توده‌های مردم وجود ندارد. نویسنده، موضوع ازدواج امام حسین علیه‌السلام و شهربانو را عامل

علاقه‌ی ایرانیان به اهل بیت علیهم‌السلام می‌داند:

« ... کشش طبیعی دیگری

برای ایرانیان بود» (ص ۱۳۶).

نویسنده کتاب با شتاب فراوان خود را به وضعیت سیاسی کنونی ایران می‌کشاند و می‌نویسد:

«پیدایش احساس تازه‌ای از

ناسیونالیسم ایرانی که با اشکال

شناخته شده‌ی ناسیونالیسم به

مفهوم اروپایی آن تفاوت دارد،

زمینه‌ها را در ایران آماده بحث

پیرامون پیدایش و گسترش

جامعه مدنی نوینی ساخته است

... این ایدئولوژی حکومت نیست

و ریشه در احساس اندیشه‌ی

عمومی ایرانیان دارد و نیروی

سیاسی تازه‌ای است ... این

هویت، نیروی سیاسی تازه‌ای به

حساب می‌آید که از پایین به بالا

در جریان است و از سوی مردم

بر حکومت اثر می‌گذارد ... »

(ص ۱۴۱).

بدون تردید همه‌ی مورخان و ایران‌شناسان، قایل به یک روحیه‌ی مذهبی و خدامحوری در ادوار تاریخی ملت ایران هستند تا آنجا که

آن بلکه با هدف استعماری فوق تبلیغ می‌شد. به این نکته باید توجه ویژه داشت که این رهیافت بدون کوچک‌ترین تهدیدی برای منافع قدرت‌های ژئوپلتیک در واقع به نوعی تأمین کننده اهداف استراتژیک منطقه‌ای آنان نیز محسوب می‌شد.

از زمان ورود اسلام و قرابت آموزه‌های شیعی با روحیه ایرانی، هویت ما کاملاً بر پیوند عمیق ایرانیت و اسلامیت شکل گرفت (۲). نفوذ ایالات متحده، ملازم اسلام‌زدایی و ایرانی‌زدایی محض بوده است. لذا برای حفظ این وضعیت با تمام توان از رژیم پهلوی در جنبه‌های تسلیحاتی، پولی، فرهنگی، سیاسی و پشتیبانی کردند. زیرا تضاد منافع را در تضاد ایدئولوژیک می‌دیدند. همسویی و گناه همسانی ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه نه تنها خطر و تهدیدی را متوجه منافع آنان نکرد، بلکه باعث افزایش ضریب امنیتی آنان می‌شد. اما درباره‌ی جمهوری اسلامی ایران که محصول فرایند یک تحول تاریخی در دوره‌ی معاصر است می‌توان گفت با

برخی از محققان خارجی به طور قطع بر این باورند که تأکید امام خمینی بر ماهیت الهی حکومت ریشه در مفاهیم قرآنی و اسلامی ندارد بلکه از سنت بومی ایرانی نشأت می‌گیرد که پادشاهی را مقدس می‌شمارد. کثرت مواد تاریخی رویکرد مذهبی ملت ایران در مراحل مختلف تاریخی جای هیچ‌گونه تردیدی برای کارشناسان جامعه‌شناسی تاریخی ننهاده است.

با صرف نظر از همه این ادوار درخشان و به منظور نزدیک شدن زمانی به عصر کنونی، می‌دانیم که نفوذ و سلطه‌ی نیروهای بین‌الملل خصوصاً آمریکا و انگلستان در ۱۰۰ سال گذشته با قدرت پی‌ریزی شده است. نفوذ آنان موجب شد تا از ملی‌گرایی آنچه را که خود خواستند بزرگ نمایند و واقعیت‌های تاریخی را کتمان نمایند.

سلطه‌ی نزدیک به شش دهه حکومت پهلوی به‌عنوان یک دولت مدرن و اقتدارگرا که شدیداً از ناحیه روشنفکران و شوونیست‌های افراطی حمایت می‌شد مدلی بود که در آن ناسیونالیسم ایرانی نه از نوع اروپایی

رشد اسلام‌گرایی در تئوری و کنش سیاسی ملت ایران به دست آمد. بلوغ سیاسی و مذهبی مردم ایران و کارکرد عقلانی آن منجر به تشکیل یک خواست ملی یعنی «جمهوری اسلامی» شد.

لذا، ما در حال حاضر ناظر دگرگونی‌های جهانی و تأثیر تغییر ژئوپلتیک جهانی بر مسایل ایران به منزله‌ی تأثیر بر هویتی هستیم که اسلامی است و در جامعه‌ی کنونی ایران به یک هویت ملی تبدیل شده است. هر چند که ایران به دلیل پل ارتباطی بین سه قاره‌ی اروپا، آسیا و آفریقا و دسترسی به آب‌های آزاد و کانون انتقال انرژی جهانی دارای ویژگی‌های برتر ژئوپلتیک بوده است؛ اما در حال حاضر باید به این خصوصیات جغرافیایی، وجود یک رژیم سیاسی انقلابی را هم افزود که مانع تحرک آزادانه ژئوپلتیک قدرت‌های جهانی شده است.

کاملاً روشن است که هویت ایرانی یک هویت چند پایه است و مذهب نیز یکی از عوامل چند پایه‌گی این هویت است؛ اما ظهور

انقلاب اسلامی و اراده‌ی ملی در تحقق اهداف انقلاب، اسلام‌گرایی و روحیه‌ی مذهبی را در صدر خواسته‌های ملی قرار داد. گزینه‌ی انقلاب اسلامی یک پروژه‌ی چند روزه نبود، بلکه پروسه‌ای تاریخی بود. در نهضت مشروطیت خمیرمایه و ایدئولوژی نهضت، اندیشه‌های وارداتی غرب بود که از ناحیه‌ی تحصیل‌کردگان خارج از کشور و در قالب گزارش سفر برای دست‌یابی به پارلمان و حقوق اجتماعی به جامعه تزریق شد، اما مسلمانان معتقد و روحانیت، نیروهای اجرایی آن بودند. در نهضت ملی شدن نفت از میان دو جبهه‌ی فعال و پیشرو، نیمی متعلق به مذهبی‌ها و نیمی به ملی‌گراها اختصاص داشت. در آن مقطع، اسلام‌گرایان فقط توانستند بخشی از کنش‌های سیاسی را با خود همراه کنند. در نهضت ۱۵ خرداد، ابتکار عمل کاملاً در اختیار اسلام‌گرایان بود اما انقلابی‌گری فراگیر نشد. در عین حال اجرایی نمودن طرح براندازی، نیازمند یک پروسه‌ی زمانی مرتقی‌تر بود. انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ با



اساسی مهم، محیط سیاسی و اجتماعی ایران را تحت نفوذ خود گرفته است:

۱- دولت اصلاحات

۲- نخبگان سیاسی

۳- نظام بین‌الملل

گرایش‌های سیاسی ملی و حتی محلی‌گرا بیش از آنکه یک حرکت اجتماعی و مردمی باشد محصول فعالیت‌های چشمگیر دولت اصلاحات و نخبگان سیاسی در درون و برون حاکمیت است. لذا، وقتی صحبت از شکست اصلاحات و بن‌بست آن به میان می‌آید و انسداد سیاسی، شعار نخبگان می‌گردد، احساسات پایدار مردمی افول می‌کند و در انتخابات شورای شهر با وجود حضور نیروهای ناسیونالیست که با تحلیل دقیق به این نتیجه رسیده بودند که این بار توجه طبیعی مردم به آنان خواهد بود، مجموعه این طیف شکست می‌خورد. مهم این است که اراده‌ی مردم و اراده‌ی ملی را یعنی آن چیزی که مردم حاضرند در راه آن هزینه کنند بشناسیم. بدون تردید نخبگان سیاسی در خلق

اندیشه‌ی کاملاً اسلامی و انقلابی به یک پروژه ملی تبدیل شد و اسلام‌گرایی را تا سطح یک مطالبه‌ی ملی توسعه داد.

این فرایند نشان می‌دهد که هویت با حفظ اصول خود، یک پدیده‌ی ثابت و قطعی نیست و دگرگونی‌های عمیق در فرم‌دهی به آن مؤثر خواهد بود.

از آن زمان تاکنون با گذشت ۲۵ سال این رویکرد با چالش‌های گاه ویرانگر مواجه بوده است اما در عین حال موجودیت خود را به‌عنوان یک هویت ملی حفظ کرده است. با این وجود ایرانی‌ها بسیار مایلند که اسلام به یک دین و فرهنگ جهانی تبدیل گردد و درهای آن به روی همه مردم باز باشد که سیاست صدور انقلاب از این رهیافت ناشی می‌شود.

در عین حال، رویش مجدد احساس تازه‌ای از ناسیونالیسم که مطمئناً به بیان نویسنده محترم ایدئولوژی حکومت نیست، ناشی از تأثیر تحرک پایین به بالا نیست زیرا روح دینی، بخش جدایی‌ناپذیر روح ایرانی است. در حال حاضر سه عامل

صحنه‌های پرشور سیاسی نقش تعیین کننده‌ای دارند؛ زیرا ساختار سیاسی - اجتماعی ایران همان‌گونه که در سطور اولیه‌ی این نوشته اشاره رفت کم‌تر مدنی است. مشارکت سیاسی مدیون وجود رهبر یا گروه رهبران است. مشارکت نهادینه نشده است درحالی‌که رهبرپذیری یک پدیده نهادینه است. اگر دولت امپراتوری هخامنشی را فدراتیو بنامیم، از پیش برای توجیه حرکت‌های مردمی آزادانه و بدون رهبر تاریخ را دست‌کاری نموده‌ایم. رهبرپذیری یک کنش سیاسی ملی است و البته نقدی هم بر آن وارد نیست. نباید استعداد ملی را در پرورش رهبران بزرگ و کارآمد در مقایسه با مشارکت‌های مدنی که از روم قدیم در جامعه‌ی غرب نهادینه شده، نادیده انگاریم؛ به‌ویژه روحیه ملی همراهی با رهبران از نقاط مثبت این تعامل است.

علاوه بر نخبگان سیاسی و دولت اصلاحات که در خلق رویش جدید احساسات ناسیونالیستی دخیل بوده‌اند باید نظام بین‌الملل و فشار خارجی را افزود که همیشه یکی از

گرفتاری‌های زندگی ایرانیان بوده است (۳).

بازیگران عرصه‌ی بین‌الملل با پشتیبانی از اصلاح‌طلبی و دموکراسی، نفی خشونت و تروریسم، ضمن به انزوا کشاندن اصول‌گرایان به تخریب آنان پرداختند.

با پدیدار شدن ارتباط قوی فکری و علمی بین نخبگان سیاسی و نیروهای فکری نظام بین‌الملل، عملاً باید نقش غیرقابل انکاری در گفتمان سیاسی جدید به آنها داد.

تعارض اولیه بین انقلاب اسلامی و دولت‌های مداخله‌گر که کاملاً شکل سیاسی داشت، امروز در چالش‌های نظری جلوه می‌کند. تغییر سریع در سطح مواضع برخی نیروهای انقلابی و تغییر موضع آنها از رادیکالیسم انقلابی به لیبرالیسم فکری، در واقع تعاملی است بین نیروهای فکری نظام بین‌الملل و نخبگان سیاسی فکری و ابزاری؛ هرچند که نخبگان سیاسی امروز ایران چنین رویکردی را نمی‌پذیرند. آنها بر این باورند که چرخش فعلی، نتیجه گفتمان رایج روشنفکری است



یادداشت‌ها:

- ۱- ر. گبرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۴. هم‌چنین ر.ک: بریان، پی‌یر، تاریخ امپراتوی هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، تهران: زریاب، ۱۳۷۷.
- ۲- فرای، ریچارد، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲، ص ۴۱۵.
- ۳- استمپل، جان. دی، درون انقلاب ایران، ترجمه‌ی دکتر منوچهر شجاعی، تهران: خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷، ص ۱۳.

و هیچ‌گونه ارتباطی با جهان خارج ندارد. این گسست از نظر آن‌ها نه تنها موقتی نیست بلکه بر رویه تکامل اندیشه است و حتی به آسیب‌شناسی روشنفکری مذهبی دهه‌ی ۵۰ که ناظر بر گفتمان انقلابی بود، پرداخته و بر آن خرده می‌گیرند. در عین حال به آنچه که باید اذعان داشت و نویسنده نیز خود در جای جای کتاب به آن اشاره دارد این است که ژئوپلیتیک قدرت‌های بزرگ در ارتباط با ایران فعال شده است و علت اصلی آن اسلام سیاسی است که خطری بزرگ برای جهان غرب تلقی می‌شود. بنابراین بازگشت مجدد به ناسیونالیسم ایرانی، تنها مشکل قدرت‌های مداخله‌گر را حل می‌کند و بر مشکلات ما خواهد افزود. اسلام سیاسی در فرایند تحولات تاریخی ملت ایران به هویت ملی تبدیل شده است و اگر تغییری در این هویت پدید آید مصنوعی خواهد بود و ارتباطی با اراده‌ی مردم ندارد.

علی کردی